

هجونامه عنوان بیت‌هایی است منسوب به شاعر ملّی ما ابوالقاسم فردوسی (د. ۴۱۶ ق) در هجو سلطان محمود غزنوی (د. ۴۲۱ ق). در متون موجود به زبان فارسی، نخستین بار نظامی عروضی در کتاب چهار مقاله (از پیرامون ۵۵۰ ق) ضمن شرحی که از زندگی فردوسی و اختلاف میان او و سلطان محمود می‌آورد، گزارش می‌کند که پس از آنکه فردوسی از ناچیزی صلّه سلطان که بیست هزار درم بود، رنجید و آنرا میان گرمابه‌بان و فقاعی قسمت کرد، از غزنه گریخت و از طوس به طبرستان به نزد سپهبد شهریار از خاندان آل باوند رفت، «پس محمود را هجا کرد در دیباچه، بیتی صد و بر شهریار خواند». به گزارش نظامی عروضی، فردوسی به خواست سپهبد شهریار آن بیت‌ها را نابود می‌کند و از آنها تنها شش بیت می‌ماند که نظامی عروضی آنها را نقل کرده است.^(۱)

در زمانه ما، کسانی به دلایلی در درستی گزارش نظامی عروضی و حتّی در اینکه اصلاً فردوسی سلطان را هجو کرده بوده باشد، تردید کرده‌اند. اخیراً آقای دکتر ابوالفضل خطیبی در بخشی از رساله دکتری خود، با کوشش و دقتی ستودنی همه ابیات هجونامه و اخبار مربوط به آن و دلایل اصالت و عدم اصالت آنرا جمع

(۱) نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر بن علی، چهارمقاله، به کوشش محمد بن عبدالوهاب قزوینی، برلین ۱۹۲۷، ص ۵۶.

کرده‌اند و دربارهٔ یک یک ابیات آن شرح و توضیح داده‌اند.^(۱) از دلایل عمدهٔ عدم اصالت هجونامه، یکی این است که نظامی عروضی گزارشگر معتمدی نیست، زیرا بسیاری از آنچه او در کتاب خود گزارش کرده واقعیت تاریخی ندارند. دوّم اینکه، او می‌گوید به خواست سپهبد شهریار «فردوسی آن بیتها [هجو محمود را] فرستاد، بفرمود تا بشستند. فردوسی نیز سواد بشست و آن هجو مندرس گشت و از آن جمله شش بیت بماند.»^(۲) پس اگر اصل و رونوشت آن هجو نابود شده بود، پس این شش بیت چگونه به جای مانده بود؟ سوّم اینکه، اگر از هجونامه تنها این شش بیت مانده بود، پس بیت‌های این هجو که در برخی از دست‌نویس‌های شاهنامه از ۲۵ تا ۱۴۰ بیت می‌رسد (که اگر بیت‌های تکراری آنها را کنار بگذاریم، شمار کلّ بیت‌های تک‌آمدی آن به ۲۴۷ بیت می‌رسد^(۳))، از کجا آمده است؟ چهارم اینکه، بخش بزرگی از بیت‌های موجود هجونامه یا از متن شاهنامه گرفته شده‌اند و یا چنان بیان آنها سست و زبان آنها متأخرند که نمی‌توان آنها را به فردوسی نسبت داد. به دلایل بالا و دلایل دیگر در زمانهٔ ما، چنانکه آقای دکتر خطیبی گزارش کرده‌اند، دانشمندانی چون محمدتقی بهار، حافظ محمودخان شیرانی، سعید نفیسی، محمد دبیرسیاقی، مهدی درخشان، مجتبی مینوی، احمد آتش، علیرضا شاپور شهبازی، محمود امیدسالار در اصالت هجونامهٔ موجود و حتّی برخی چون ابوالفضل خطیبی در اصل وجود آن تردید کرده‌اند. بر این دانشمندان که نامشان رفت، می‌توان نام چند تن از ملی‌گرایان افراطی را نیز افزود که مانند آقای خطیبی در اصل وجود هجونامه تردید دارند، متها نه به دلایلی که ایشان آورده‌اند، بلکه تنها به این دلیل که اصلاً سلطان محمود را «داخل آدم» نمی‌دانند که کسی چون فردوسی زبان به ذمّ او بیالاید. اینها البته بیت‌های مدح محمود و دیگر بزرگان زمانهٔ او را که در دیباچه و دیگر جاهای کتاب آمده، نیز الحاقی می‌دانند، همچنانکه تمام پادشاهی اسکندر و یا هر بیتی را که در آن یک واژهٔ عربی به کار رفته باشد یا سخنی از اسلام در آن باشد، از فردوسی نمی‌دانند.

از سوی دیگر، در میان کسانی نیز که در بالا نامشان آمد، چند تنی هستند که درست در جهت عکس ملی‌گرایان افراطی، بیشتر در دل شور حیثیت محمود را داشته‌اند تا موضوع اصالت هجونامه. همچنین چند تنی بدون بررسی دقیق ابیات هجونامه، نظری کلی و از سر حدس ابراز کرده‌اند. ولی از میان آن نامها، دو تن نیز

(۱) خطیبی، ابوالفضل، پایان‌نامهٔ دکتری رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی، بررسی انتقادی مهمترین قطعات و بیت‌های الحاقی شاهنامه، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، آذر ۱۳۹۴، ص ۹۳-۲۲۶.

(۲) چهارمقاله، ص ۵۶.

(۳) خطیبی، همان، ص ۹۴.



• دکتر جلال خالقی مطلق (عکس از: سینا شامحمدی)

به بررسی دقیق آن پرداخته‌اند. یکی حافظ محمودخان شیرانی^(۱) و دیگر ابوالفضل خطیبی در رساله‌ای که یاد شد. دانشمند نخستین با آشنائی عمیق خود، هم از ادب فارسی کلاً و هم از شاهنامه بویژه، برای نخستین بار نشان داد که بسیاری از بیت‌های هجونا‌مه برگرفته از خود شاهنامه‌اند و بسیاری دیگر سست و متأخر. ولی هر کس که پژوهش شیرانی را مطالعه کند درمی‌یابد — و دست کم نظر این بنده چنین است — که هدف اصلی شیرانی دفاع از حیثیت محمود است تا بررسی بیطرفانه هجونا‌مه. فاضل ارجمند آقای دکتر ابوالفضل خطیبی در عین پذیرفتن این نظر، می‌نویسند: «همین دلبستگی [شیرانی به محمود] سبب شده است تا شیرانی در بیت‌های هجونا‌مه غور کند و محمود را از این هجو مبرا کند. نیز چه بسا در مورد برخی بیت‌ها استدلال‌های او مبنی بر سست بودن و جعلی بودن آنها قانع‌کننده نباشد، ولی به گمان ما، هیچ‌یک به کلیت نتیجه‌گیری‌های شیرانی آسیب وارد نمی‌سازد.»^(۲) چرا، وارد می‌سازد و سخت وارد می‌سازد. زیرا ما در هجونا‌مه بیت‌هایی داریم که برخلاف نظر شیرانی سست و جعلی نیستند و در کنار آنها بیت‌هایی داریم که هم استوارند و هم در

(۱) شیرانی، حافظ محمودخان، چهار مقاله بر فردوسی و شاهنامه، ترجمه از اردو از عبدالحی حبیبی، کابل، بیهقی کتاب، دلو ۱۳۵۵.
(۲) خطیبی، همان، ص ۱۱۵.

شاهنامه نیامده‌اند و به سخنور دیگری نیز نسبت داده نشده‌اند، ولی شیرانی بی صدا از کنار آنها می‌گذرد تا شیر خفته را بیدار نکند. به سخن دیگر، او بیت‌های «مزاحم» را تا آنجا که توانسته به بهانه‌ای سست و جعلی نامیده و آنجا که نتوانسته به آنها نپرداخته تا به نتیجه‌گیری او آسیب وارد نسازد.

اگر قرار باشد که در ابیات موجود هجونا‌مه تنها به نکات مثبت یا فقط به جنبه‌های منفی آنها بنگریم، دیگر پژوهش درباره‌ی اصالت یا عدم اصالت آن بی‌مورد است. بلکه از سنجش بی‌غرضانه نکات مثبت و منفی این ابیات با یکدیگر و بررسی بی‌طرفانه صحت و سقم اخبار موجود است که می‌توانیم درجه‌ی احتمال اصالت یا عدم اصالت این ابیات را دقیق‌تر تعیین کنیم. از این‌رو نمی‌توان گفت که بی‌توجهی شیرانی به برخی ابیات هجونا‌مه و عدم بی‌طرفی او آسیبی به نتیجه‌گیری او نزده است. عدم جانبداری و بی‌غرضی نخستین شرط هر پژوهش است.

از سوی دیگر، شیرانی، همان‌گونه که آقای خطیبی یاد کرده‌اند، اصل وجود هجونا‌مه را انکار نکرده است، بلکه بر این است که هجونا‌مه‌ای بوده، ولی به کلی از دست رفته و آنچه به نام آن هست، ساخته‌ی دیگران است. به حدس نگارنده، محتمل است که همان ابیات استوار، شیرانی را در نظر خود به تردید انداخته بوده باشند، منت‌ها محبت به محمود سبب شده است که اصالت کل ابیات موجود هجونا‌مه را انکار کند، ولی وجود هجونا‌مه‌ای از دست‌رفته را بپذیرد، چون از آتشی که خاموش شده است، حریق‌ی برنخیزد.

برخلاف شیرانی و دیگر دوستان و دشمنان محمود، آقای دکتر ابوالفضل خطیبی دست کم در پژوهش هجونا‌مه از تهمت هر گونه نفرت یا محبت به محمود یا گرایش‌های تند ملی و مذهبی به دورند. ایشان بررسی دقیقی از بیت‌های موجود هجونا‌مه به دست داده و درباره‌ی یک یک بیت‌ها نظر داده و به نظریات متقدان دیگر نیز پرداخته‌اند. با این حال نگارنده با نتیجه‌گیری ایشان توافق ندارد، بلکه به گمان این ناچیز ایشان در اینجا ناخواسته خلط مبحث کرده‌اند. برای مثال، اینکه فاضل ارجمند در چند صفحه درباره‌ی حدیث هفتاد و اند کشتی سخن رانده‌اند^(۱) که سنی چنین گفته و شیعی چنین، در این نکته با هم توافق دارند و در آن نکته ندارند، همه و همه برای خواننده بی‌اطلاعی چون من البته سودمند است. ولی از این مطالب برای دریافتن قصد شاعر هنگام نقل آن حدیث هیچ نکته‌ای جز آنچه خود شاعر به روشنی گفته به دست نمی‌آید و در تفسیری که من قبلاً از سخن او کرده بودم، تغییری حاصل نمی‌شود. وقتی فردوسی می‌گوید: اگر چشم به سرای دیگر داری، به آن کشتی پهن چون عروس و چشم خروس که محمد (ص) و علی (ع) در آن

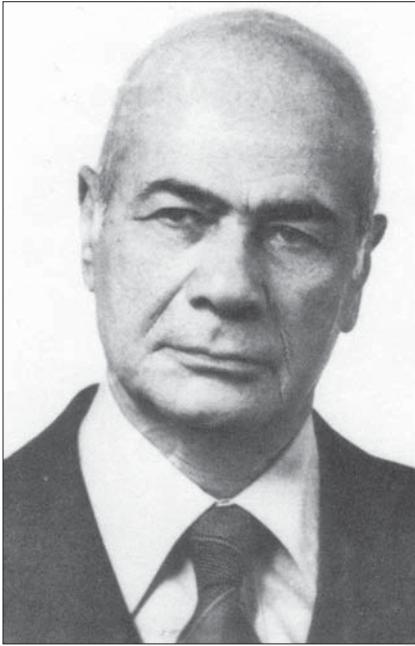
نشسته‌اند در آی، هیچ تفسیری جز این ندارد که اگر به کشتی تشیع دریائی، در آن جهان رستگار نخواهی شد. تا آنجا که ما می‌دانیم، در روز بازخواست کسانی را که رستگار نشوند دوباره به این جهان برنمی‌گردانند و در بهشت هم گوشه‌ای برای آنها معین نکرده‌اند، بلکه جایشان در دوزخ است. در اینجا نیازی نیست که شاعر لفظاً بگوید که نارستگاران به دوزخ می‌روند. به هر روی، در اینجا از سخن شاعر هیچ چیز به سود مذهب محمود نمی‌توان استخراج کرد. شاعر در رک‌گوئی خود توجه نکرده و یا بدان اهمیت نداده که با این بیت محمود را آشکارا «بدمذهب» نامیده است. البته که این نظر شاعر برخاسته از تعصب مذهبی اوست. ولی لزومی ندارد که تعصب مذهبی فردوسی را با تعصب ربیع شاعر علی‌نامه مقایسه کنیم. تعصب مذهبی فردوسی با ایران‌دوستی او پشت و روی یک سکه‌اند. ولی تعصب مذهبی ربیع به دور از هرگونه ایران‌دوستی و حتی با نفرت به ایران کهن است. همچنین اینکه فاضل ارجمند نوشته‌اند که فردوسی که محمود را بارها در شاهنامه ستوده و از جمله گفته است: «چو کودک لب از شیر مادر بشست...»، چگونه از سوی دیگر در هجوناومه او را بدمذهب و گمراه بدانند، بک نمونه دیگر از خلط مبحثهای غیرعمدی ایشان است. فردوسی در شاهنامه از ناچاری یا از سر تدبیر و دوراندیشی که نمی‌توانسته در قلمرو محمود زندگی کند، ولی در اثرش سلطان مقتدر را نستاید، و یا چشم به کمک مالی سلطان و عاملان او داشته، سلطان را مدح گفته و البته برای اینکه مورد انتقاد حاسدان دربار محمود قرار نگیرد، در مدح سلطان سنگ تمام گذاشته است. ولی پس از آنکه کار شاهنامه به پایان رسیده و از سوی محمود هیچ کمکی به او نشده و ارج هنر او را چنان که باید و شاید نشناخته‌اند، رنجیده، و یا چون از سوی سلطان دیگر خطری برای اثر خود نمی‌دیده، دست به هجو سلطان زده است. معلوم است که چنانکه شیوه اشعار مدح و ذم است، هم در ستایش محمود غلو کرده و هم در نکوهش او. در اینجا اگر مغایرتی هست، مغایرت میان مدح و ذم است و نه شگفتی از رفتار شاعر در دو مرحله مختلف زندگی، مرحله‌ای در بیم و امید و مرحله‌ای در محرومیت و ناامیدی. اینکه اکنون ما بیائیم و به قصد اثبات نظر خود به خواننده، برای شاعر یک اخلاق ملکوتی بسازیم، در واقع بیشتر خواسته یا ناخواسته او را ابله معرفی کرده‌ایم. نظر این حقیر این است که فاضل ارجمند هنگام نتیجه‌گیری، از آن موشکافی و بی‌طرفی پیشین خود دور شده‌اند و چنین می‌نماید که ایشان از بروز نتیجه طبیعی و منطقی پژوهش خود با تصنع جلوگیری کرده و کوشیده‌اند با حاشیه‌رفتن‌های بسیار، عدم اصالت هجوناومه را نه تنها به خواننده، بلکه حتی به شخص خود تحمیل کنند. به هر روی، ایشان یک گام از شیرانی نیز دورتر رفته و

«به اصل وجود هجونامه» نیز تردید کرده‌اند.^(۱)

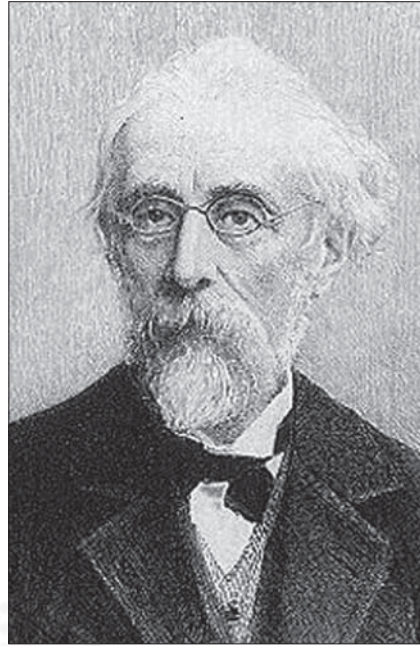
و اما نظر همه کسانی که به اصالت هجونامه باور دارند تئودور نولدکه، محمد قزوینی، حسن تقی‌زاده، ذبیح‌الله صفا، محمدامین ریاحی، سجاد آیدنلو و این حقیر نیز همیشه نتیجه بررسی دقیق و بی‌طرفانه نبوده است. بلکه در اینجا نیز چند تنی نظری کلی و بی‌تبع داده و یا راهبر آنها نفرت از محمود بوده است. همانگونه که بسیاری از مردم پاکستان به سبب اینکه اسلام خود را مدیون محمود می‌دانند، و بسیاری برادران افغانستانی به سبب اینکه پایتخت محمود مقتدر، یعنی غزنی، در سرزمین افغانستان امروزی بود، و بسیاری از مردم ترکیه یا کسانی که خود را ترک می‌دانند، به سبب ترک‌نژادی محمود، به او مهر می‌ورزند، بسیاری از ایرانیان نیز به علت ایران‌گرایی خود که ریشه در شاهنامه و ایران کهن دارد، از محمود و امثال محمود نفرت دارند. نگارنده به محبت و نفرت پژوهندگان نسبت به محمود کاری ندارم و نیز در خود مهری نسبت به اسکندر و عرب و ترک و مغول و دیگر بیگانگانی که بر میهن من تجاوز کرده‌اند نمی‌بینم، ولی معتقدم که در کار تحقیق باید حتی‌المقدور خود را از این گونه کینه‌ها و دوستی‌ها رها ساخت.

بحث درباره هجونامه شباهتی دارد به بحث درباره واژگان عربی در شاهنامه. در حالی که کسانی بر این باورند که فردوسی اصلاً واژه عربی به کار نبرده بود و واژه‌های عربی موجود در این کتاب در اثر دخل و تصرف قلمهای بیگانه پدید آمده‌اند، کسان دیگری بر این باورند که شاعر هیچ اصراری در پرهیز از واژه‌های

(۱) خطیبی، همان، ص ۱۱۱ و نیز ص ۱۱۸. پژوهنده ارجمند ما و همکار گرامی من، آقای دکتر ابوالفضل خطیبی درباره نظر این ناچیز درباره برخی از برافزودگیهای شاهنامه نوشته‌اند (ص ۱۷): «گاهی دلایل و شواهد او برای الحاقی بودن برخی قطعات کاملاً قانع‌کننده نیست و احتمال اصلی بودن آنها را نمی‌توان نادیده گرفت.» البته نگارنده هیچ گاه نظر خود را قطعی نمی‌داند و هر گاه دلایل مخالف آن را درست بدانند، نظر خود را پس می‌گیرد. چیزی که هست در مورد برافزودگیهای شاهنامه تا آنجا که نگارنده دیده است، میان ایشان و من در بیش از نود درصد اتفاق است. موارد اختلاف، گذشته از اختلاف بر سر اصالت هجونامه، دو سه مورد بیشتر نیست که یکی نظر من به درستی «شارستانم» در مصراع «که من شهر علمم، علیم درست» (ص ۲۹) و دیگر نظر من به برافزودگی روایت جشن سده در پادشاهی هوشنگ است (ص ۴۹-۶۹). من دلایل ایشان را با دقت خواندم، ولی قانع نشدم و همچنان بر نظر خود مانده‌ام (اگر از چشم من نیفتاده باشد، پژوهنده ارجمند در هر دو مورد قید این نکته را که دستنویس سن ژوزف نیز نظر مرا تأیید می‌کند فراموش کرده‌اند). در مورد دو روایت برافزوده «خواستن رستم از خداوند زور قبلی خود را» (ص ۹۰-۹۲) و روایت «اسب گزینی سهراب» (ص ۹۲) که پژوهنده عزیز آنها را ساخته نقالان (زمان صفویه) می‌دانند، البته شاهنامه از نفوذ نقالان نیز مانند نفوذ کاتبان و نسخه‌داران بر کنار نمانده است. ولی در قاموس حماسه، کردهای یک پهلوان الگو را به پسر او یا به پهلوانی دیگر نسبت دادن، چیزی نیست که تازه در زمان صفویه به فکر یک نقال برسد، بلکه این گونه روایات را باید اصیل و کهن دانست، اگر چه هنوز تا زمانی یا هیچگاه از صورت شنیداری به نوشتاری درنیامده باشند.



• ذبیح‌الله صفا



• تئودور نولدکه

عربی یا گرایش به واژه‌های فارسی نداشته بود، بلکه بر زبان و بیان ادبیِ زمانِ خود رفته بود. روشن است که در اینجا نیز هیچ‌یک از دو گروه با بی‌طرفی به بررسی موضوع نپرداخته، بلکه در صف‌آرایی در برابر یکدیگر، باوری را به خود بسته‌اند تا بینش سیاسیِ امروزیِ خود را به شاهنامه وارد کنند. همین وضعیّت را بر سر ابیات مدح محمود، و یا ایران‌گرایی فردوسی و اصولاً ملی‌گرایی پیشینیان، و یا انوشیروان و مزدک، و یا رستم و اسفندیار و غیره می‌بینیم. یعنی بیشتر بحثها بدون بررسی بی‌طرفانه و کارشناسانه متون کهن، بلکه صرفاً برخاسته از بینشهای سیاسی و اجتماعیِ امروز است.

اگر هنگام بحث دربارهٔ هجوناومه بتوانیم خود را از کینه و مهر به محمود دور کنیم، باید بپذیریم که دلایل ما در اثبات اصالت یا عدم اصالت هجوناومه کلاً حتمیّت ندارند، ولی پس از سنجش دلایل و قرائن له و علیه باید به سود اصالت هجوناومه نظر داد که نه تنها وجود داشته، بلکه بیهائی نیز از آن بر جای مانده است:

۱. آنچه نظامی عروضی دربارهٔ فردوسی نوشته است، یک خبر کوتاه یک سطری نیست، بلکه شرح مفصّلی است از یک رویداد و آنهم با فاصلهٔ زمانی نسبتاً کوتاه از آن. از این رو اگر در درستی برخی جزئیات آن بتوان تردید کرد، نمی‌توان بدون دلایل قطعی کل گزارش را خیالبافی محض گزارشگر گرفت.

۲. گزارش نظامی عروضی را می‌توان دو بخش کرد. یک بخش که درستی سخن او را منابع دیگر نیز تأیید می‌کنند. همچون دهقان بودن شاعر، اهل طوس بودن او، تشیع او، وجود کسانی چون حُییّ قتیبه عامل طوس، علی دیلم و بودلف به ترتیب کاتب و راوی شاعر، بیتهایی که گزارشگر از شاهنامه نقل کرده و همه از شاهنامه‌اند. بخش دوم گزارش‌هایی که در منابع دیگر پیش از نظامی عروضی ذکر شده از آنها نیست، منتها ما هیچ دلیلی نیز بر نادرستی آنها نداریم. ولی برخی از این اخبار در مقدمه‌های مثنوی که بعداً بر شاهنامه افزوده‌اند آمده‌اند. ما به این دلیل که در این مقدمه‌های منثور افسانه‌بافی بسیار شده، نمی‌توانیم هر چه گزارش شده و بویژه آنچه با گزارش نظامی عروضی همخوانی دارد نیز یکسره افسانه بگیریم و یا بگوئیم مأخذ آنها همان چهارمقاله بوده است. در این بخش تنها در حقیقت «خواجه میمندی» که به گفته نظامی عروضی شاعر به «پایمردی» او شاهنامه را به محمود عرضه کرده بود، جای تردید است که باید محتملاً کس دیگری، مثلاً وزیر پیش از او اسفرائینی بوده باشد که هم دوستدار زبان فارسی بوده و هم فردوسی در شاهنامه او را ستوده و هم در همان زمان دادن پایان سرایش شاهنامه و تقدیم آن به محمود شغل وزارت داشت.

۳. نمی‌توان به آسانی پذیرفت که نظامی عروضی آن شش بیت را از خود ساخته و کسان دیگر نیز آن بیتها را از او گرفته و در جای جای هجوناوه وارد کرده باشند، بلکه محتمل این است که این نظامی عروضی است که از هجوناوه تنها شش بیت کمابیش منفرد را شنیده و به یاد داشته بود.

۴. حدود پنجاه سال پیش از تألیف چهارمقاله (از ۵۵۰ ق) و کمتر از صد سال پس از درگذشت فردوسی (۴۱۶ ق) عثمان مختاری سراینده شهریارنامه کنایه‌ای به هجوناوه دارد.^(۱)

۵. کمابیش همزمان با نظامی عروضی، کسانی چون عطار نیشابوری در الهی‌نامه^(۲) و نظامی گنجه‌ای در خسرو و شیرین^(۳) و هفت پیکر^(۴) به رنجش شاعر از سلطان و هجوناوه اشاره کرده‌اند و در اینجا نیز گمان نمی‌رود که مأخذ آنها گزارش نظامی

(۱) خطیبی، همان، ص ۱۱۷ از روانشاد جلال‌الدین همائی نقل کرده‌اند که او در کتاب مختارنامه (ص ۳۶۷-۳۹۹) انتساب شهریارنامه را به عثمان مختاری رد کرده و آن را اثری از زمان صفویه یا پس از آن دانسته است. نگارنده دلایل همائی را نخوانده و نمی‌شناسم و از این رو فعلاً در این باره سخنی ندارم.

(۲) عطار نیشابوری، فریدالدین، الهی‌نامه، به کوشش ه. ریتز، استانبول ۱۹۴۰، ص ۳۶۷.

(۳) نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف، خسرو و شیرین، به کوشش ل. ا. خه تافوروف، باکو ۱۹۶۰، ص ۲۴، ب ۲۰-۲۲.

(۴) همو، هفت پیکر، به کوشش ه. ریتز، استانبول ۱۹۳۴، ص ۱۵، ب ۴۷.

عروضی بوده باشد، بلکه محتمل است که همه گزارشی را نقل می‌کنند که در میان مردم (و چه بسا در اثری کهنتر که اکنون در دست نیست) شهرت داشت.

۶. همچنین مطلبی که نظامی عروضی در سال ۵۱۴ هجری از امیر معزی و او به نوبه خود از امیر عبدالرزاق در طوس شنیده بود، آشکارا از رنجش شاعر از سلطان سخن می‌گوید^(۱) و نشان می‌دهد که موضوع این اختلاف زمان کوتاهی پس از مرگ شاعر بر سر زبانها بود و البته اگر این رنجش منجر به سرودن هجونا‌مه نشده بود، از چنین شهرتی نیز برخوردار نمی‌شد.

۷. درباره رقم بیت‌های هجونا‌مه، نظامی عروضی دقیقاً نگفته که هجونا‌مه صد بیت بوده، بلکه می‌گوید «بیتی صد»^(۲). این عبارت را می‌توان به «حدود صد بیت» نیز معنی کرد. البته چند سطر پائین‌تر از «صد بیت» سخن می‌گوید که شهریار در برابر هر بیت هزار درم به شاعر می‌دهد. این تضاد از اینجا برخاسته است که نخست موضوع بخشش صد هزار دینار که شهریار به شاعر بخشیده بود، پدید آمده بود و سپس بر اساس آن ساخته بودند که هجونا‌مه صد بیت بوده و شهریار برای هر بیتی هزار دینار حساب کرده بود.

۸. در مقدمه برخی از دستنویس‌های شاهنامه نیز به هجونا‌مه اشاره شده و در پایان بیت‌هایی از آن نقل شده است. اکنون با توجه به روایت‌های متعدّد هجونا‌مه در آن دستنویس‌ها که آقای دکتر خطیبی آنها را به سه تحریر دسته‌بندی کرده‌اند، می‌بینیم که در برخی از دستنویس‌ها روایت کوتاهی حدود چهل بیت از هجونا‌مه هست که بیشتر بیت‌های آن هم استوارند و هم در شاهنامه نیامده‌اند و هم به شاعر دیگری نسبت داده نشده‌اند. همچنین واژه‌های عربی آنها نیز اندک‌اند. برای مثال در متنی که نگارنده بر اساس این روایات تهیه کرده، در ۴۶ بیت ۱۶ واژه عربی به کار رفته است: اصل، ایا، سفله، شعر، عجب، عجم، عنبر، معنی، نبی، جیب، خاطر، خلد، حکایت، حمایت، غمز، فقع. از این ۱۶ واژه ۹ واژه نخستین در متن شاهنامه نیز به کار رفته‌اند. البته درصدِ کاررفت واژه‌های تک‌آمده عربی در شاهنامه کمتر از این است، ولی باید توجه داشت که زبان فردوسی در شاهنامه که از نظر لغوی و موضوعی وابسته به زبان مأخذ و از آنجا وابسته به پارسی میانه است، نمی‌تواند با زبان فردوسی در اشعار او بیرون از شاهنامه یکسان باشد. درصدِ واژه‌های عربی هجونا‌مه را باید با دیگر اشعار منسوب به فردوسی در بیرون از شاهنامه سنجید. برای مثال در قطعه‌ای چهاربیتی با مطلع: حکیم گفت کسی را که بخت والا نیست... پنج واژه عربی (حکیم، وجه، مجاور، دُر، غوطه) به کار رفته (وجه گویا گشته

(۱) چهارمقاله، ص ۵۶ به بعد.

(۲) چهارمقاله، ص ۵۶.

روی باشد)؛ در قطعه‌ای دو بیتي با مطلع: دو چیز بر تو بی خطر بینم...، سه واژه عربی به کار رفته (خطر، معرکه، مغفر)؛ در یک قطعه چهار بیتي با مطلع: فلک گر به زیر نقاب اندرست...، شش واژه عربی به کار رفته (فلک، نقاب، عقاب، خطا، صواب، کیفر)؛ در یک قطعه پنج بیتي با مطلع: شبی با تو گر من برآسودمی...، هفت واژه عربی به کار رفته (فخر، قلم، کف، قدر، فرق، جمال، رحمت)؛ در یک رباعی با مطلع: دوش از سر لطف و بنده پروردن خویش...، چهار واژه عربی به کار رفته (لطف، طریق، جرم، غفو)؛ و در یک رباعی دیگر با مطلع: فردوسی را دلپست دور از تو کباب...، سه واژه عربی به کار رفته (راحت، جزا، عذاب) و نمونه‌های دیگر. در یک قصیده پنجاه و چهاربیتي با مطلع: شب گذشته که بود از نسیم باد بهار... (که اگر آن را به شاعر دیگری نسبت نداده باشند، نمی‌توان تنها به دلیل بسیاری واژه‌های عربی آن، نسبت آن را از فردوسی بازگرفت)، به شمارش نگارنده ۱۲۰ واژه تک‌آمدی و ۱۵۹ واژه بس‌آمدی عربی دارد که درصد آن چند برابر فاسدترین و متأخرترین روایت هجونه است. اما البته مقایسه قصیده با مثنوی از جهت درصد واژه‌های عربی آنها درست نیست. ولی نمونه‌های پیش از آن نشان می‌دهد که تردید در اصالت هجونه به دلیل درصد بیشتر واژه‌های عربی آن نسبت به شاهنامه،

نه تنها مردود است، بلکه حتی اگر تنها بیت‌های استوار هجونامه را در نظر داشته باشیم، واژه‌های عربی آنها نسبت به قطعات کوتاه شاعر در بیرون از شاهنامه، بسیار کمتر است. زبان فردوسی در شاهنامه از زبان او در اشعار دیگرش، به همانگونه متفاوت است که زبان رودکی و دیگر سرایندگان سده چهارم و پنجم هجری میان منظومه‌های آنها (که از نظر موضوعی و واژگانی وابسته به پارسی میانه باشند) و اشعار دیگر آنها.

بعداً هر چه بر شمار بیت‌های هجونامه در روایات متأخرتر آن افزوده می‌گردد، به همان نسبت، بیت‌های سست و یا برگرفته از شاهنامه و نفوذ بیشتر واژه‌های عربی فزونی می‌گیرند. از این وضعیّت قاعدتاً باید چنین نتیجه گرفت که هجونامه‌ای بوده که از آن بیت‌هایی نیز در دست است، ولی دیگران به مرور بیت‌های بسیاری بر آن افزوده‌اند. این وضعیّت منحصر به هجونامه نیست، بلکه مانند آن را در برخی از داستانهای شاهنامه که احساسات خوانندگان را بیشتر تحریک می‌کردند نیز دیده می‌شود. از جمله و به ویژه داستان «رستم و سهراب» که در دو پیرایش نگارنده به ترتیب ۱۰۱۴ و ۱۰۲۱ بیت دارد، در چاپ مول به ۱۴۶۰ بیت رسیده و در برخی دستنویسها و چاپها بیشتر از این.

۹. پژوهنده ارجمند آقای دکتر خطیبی به تفاوت فاحشی که میان سخن برخی روایات هجونامه نسبت به برخی روایات دیگر آن هست، به خوبی توجّه کرده‌اند، ولی در نتیجه‌گیری خود نوشته‌اند: «استواری نسبی برخی بیت‌های هجونامه نیز دلیل حتمی نیست بر اینکه اصل هجونامه وجود داشته است. زیرا بیرون از شاهنامه، بیت‌های استوار در بحر متقارب اندک نیست. همچنین استواری همین بیتها هم به گونه‌ای نیست که شاعر دیگری نتوانسته باشد آنها را بسراید.»^(۱) چنین شیوه‌ای را در پژوهش باید «تردید برای تردید» و «ایراد برای ایراد» نامید. با چنین شیوه‌ای می‌توان هر اثری را به هر شاعری نسبت داد و یا از او سلب نسبت کرد. یک چنین نتیجه‌گیری هنگامی مجاز است که دلایل مستندی که برای همه قابل قبول باشد، بر عدم اصالت اثری در دست باشد و سپس در توجیه سخن استوار آن گفت که می‌تواند کار شاعر دیگری هم باشد. ولی درباره هجونامه، وقتی نه تنها چنین دلایل مستندی وجود ندارد، بلکه همه اخبار کهن بر وجود آن دلالت دارند، در دست بودن چنین بیت‌هایی حتی با «استواری نسبی» که نه از شاهنامه گرفته شده‌اند و نه به شاعر دیگری نسبت داده شده‌اند، تأییدی بر اصالت هجونامه است و نه بر عدم اصالت آن.

۱۰. در میان ابیات استوار هجونامه، از برخی بیتها آشکارا پیداست که سراینده‌اش آنها را از داغ دل و سوز جگر یا خشم بسیار سروده و از این رو نمی‌توان آنها را به سادگی به قلم‌های بیگانه نسبت داد. اگر این نظر درست باشد، آنگاه توجّه شود که



• دکتر ابوالفضل خطیبی (عکس از: ژاله ستار)

انکار اصالت هجونا‌مه بدون داشتن دلایل مستند، چیزی جز بی‌اعتنائی به آلام شاعری دلسوخته نیست که عمری را بر سر اثری گذاشته و در پایان رنج خود را تباه و جهان را به کام کاسه‌لیسان می‌بیند.

باری، در صورتی که احتمال دهیم که هجونا‌مه‌ای وجود داشته، پس شاعر از ستایش محمود، چه در دیباچه و چه در جای جای کتاب که تا سال ۴۰۰ هجری که سال پایان سرایش کتاب است سروده، بعداً بی‌تردید پشیمان شده بود. در اینجا برای پیرایشگر شاه‌نامه این پرسش پیش می‌آید که در پیرایش متن شاه‌نامه با بیت‌های مدح محمود چه کند؟ نولدکه معتقد است: «هجونا‌مه پیوستی بر شاه‌نامه است. زیرا در بیتی از آن عبارت این نامه به کار رفته است. یعنی شاعر می‌خواهد همه بیت‌هایی را که در این کتاب در مدح محمود گفته است، حذف شود. پس حتماً باید این کار را بنا به خواست شاعر انجام داد و هجونا‌مه را به جای آن نشانید.»^(۱)

سخن نولدکه دارای دو بخش است. یکی موضوع اینکه هجونا‌مه جزوی از شاه‌نامه

(۱) نولدکه، تئودور، حماسه ملی ایران، برلین - لایپتسیک ۱۹۲۰، ص ۲۹.

است. ما بعداً بدین موضوع بازمی‌گردیم. دیگر موضوع حذف مدح محمود از شاهنامه. نگارنده با نولدکه موافق است و این کاملاً طبیعی و منطقی است که شاعر پس از رنجش از سلطان، از مدح او در شاهنامه پشیمان شده بود، حتی اگر سلطان را هجو هم نکرده بوده باشد. ولی از سوی دیگر، بیت‌های مدح محمود سروده شاعر است. اگر او پیش از انتشار شاهنامه، خود این بیت‌ها را حذف کرده بود و یا دستنویسهائی نیز از شاهنامه وجود داشت که بیت‌های مدح محمود را نداشت، ما نیز در پیرایش کتاب از خواست شاعر پیروی می‌کردیم. گذشته از این، در برخی جاها با کنار گذاشتن مدح محمود، پیوند مطالب از هم خواهد گسیخت، مگر اینکه بیت‌های دیگری در پس و پیش آنها را نیز بزنیم. و تازه باید در هر حال بیت‌های مدح محمود را از آنجا که سروده شاعراند، در جائی نقل کنیم.

و اما در موضوع نخستین حق با نولدکه است. نه تنها عبارت «این نامه»، بلکه وظیفه اخلاقی و وجدانی ما به ما حکم می‌کند که به ویژه اکنون که نمی‌توانیم بیت‌های مدح محمود را از شاهنامه حذف کنیم، دست کم هجو او را نیز به کتاب بیافزاییم و با این کار تا اندازه‌ای روان شاعر را خرسند سازیم.

و اما جای درست هجونامه کجاست؟ در برخی از دستنویسهای شاهنامه هجونامه را در مقدمهٔ منشور و در برخی در پایان شاهنامه آورده‌اند. به گزارش نظامی عروضی، چنانکه در آغاز این گفتار آمد، فردوسی هجو محمود را در دیباچهٔ کتاب آورده، یعنی به جای مدح محمود گذاشته بود. مقدمهٔ منشور جزو اصلی شاهنامه نیست، بلکه بعداً همراه با برخی اخبار و افسانه‌ها به آغاز شاهنامه افزوده بودند. همچنین اگر مدح محمود را در دیباچهٔ کتاب به دلیلی که گفته شد حذف نکنیم، افزودن هجو او در آن محل چندان مناسب نیست، ولی امکان آن هم هست. به نظر نگارنده، برای این کار پایان شاهنامه محل مناسبتری است.

نگارنده پس از بررسی همه بیت‌هایی که در روایات متعدد هجونامه آمده، قطعهٔ پیوست را شامل ۴۶ بیت برگزیده است. پیداست که در چنین گزینشی پیروی صد در صد از قواعد پیرایش علمی انتقادی، بدون دخالت ذوق پیرایشگر ممکن نخواهد بود. به ویژه در ترتیب بیت‌ها نمی‌توان زیاد اطمینان داشت. در پایان به این نکته نیز توجه دهم که اگر چه اکثر بیت‌هایی که در روایات هجونامه از شاهنامه برگرفته شده‌اند، محتملاً الحاقی‌اند، ولی این نظر الزاماً شامل هر بیتی نمی‌گردد. چون در خود شاهنامه نیز سراینده بیت‌هایی را عیناً یا با کمی تغییر تکرار کرده است.

افزوده‌ای بر پانوشت ۱، صفحه ۵۱

هنگامی که این مقاله در دست چاپ بود، به لطف دوست عزیز آقای پژمان فیروزبخش مقاله دوست و همکار ارجمند آقای دکتر محمود امیدسالار با عنوان «شهریارنامه» (مزدک‌نامه ۴، ص ۱۱۷ — ۱۴۷) به دستم رسید. ایشان همسخن با روانشاد جلال‌الدین همائی، انتساب این اثر را به عثمان مختاری و تقدیم آن را به سلطان علاء الدوله مسعود (۲۹۴ — ۸۰۵ ق) بن ابراهیم بن مسعود بن محمود غزنوی، به دلیل سستی ابیات آن جایز ندانسته و دو حدس زده‌اند. یکی اینکه سراینده این اثر مختاری دیگری از همان زمان سلطان مسعود باشد و حدس دیگر اینکه مختاری دیگری از زمان سلطان مسعود دیگری. ولی این حدس دوم را به دلیل متأخر بودن زبان داستان محتمل‌تر دانسته‌اند. به نظر نگارنده، گذشته از اینکه استادی عثمان مختاری در قصیده‌سرایی دلیلی بر استادی او در حماسه‌سرایی نیست و ابیات بسیار سست و متأخر نیز می‌تواند از دخل و تصرف دیگران باشد، زنده‌یاد همائی و زنده‌یاد امیدسالار پرسشی را بی‌پاسخ گذاشته‌اند. نخست به این بیتها که سراینده شهریارنامه در مدح ممدوح خود گفته توجّه کنیم:

گلِ باغ و بستانِ محمود شاه	جهانجوی بخشنده مسعودشاه
چو مختاری آن نامورداستان	به نام تو گفت ای شه راستان
گرم هدیه بخشی در این بارگاه	به پیش بزرگان با عز و جاه
شوم شاد و افزون شود جاه تو	همان مدح گویم به درگاه تو
و گر هدیه ندهی، ایا شهریار	نرنجمکه هستی خداوندگار
زبان من از هجو کوتاه باد	همیشه ثناگوی این شاه باد

اکنون پرسش این است که آیا پس از سلسله غزنویان، در تاریخ هند یا در تاریخ ایران پادشاه دیگری به نام مسعود می‌شناسیم که اتفاقاً او نیز در تبارش پادشاهی به نام محمود باشد تا بگوئیم همسانی نام آنها با مسعود بن ابراهیم و محمود بن سبکتگین شاعری را که اتفاق نام او هم مختاری بوده، به یاد هجونامه فردوسی انداخته بود؟ اگر نمی‌شناسیم، پس در بیت‌های بالا سخن از مسعود بن ابراهیم و محمود بن سبکتگین است و این مختاری چه عثمان مختاری بوده باشد و چه یک مختاری دیگر، در زمان مسعود بن ابراهیم می‌زیسته است. به نظر این حقیر، گواهی بیت‌های بالا بر دلایلی که در ردّ تعلق شهریارنامه به زمان مسعود بن ابراهیم اظهار شده، محتمل‌تر و معتبرتر است.

ایا شاه محمود کشورگشای
 گرایدونک گیتی به شاهی تراست
 که بددین و بدکیش خوانی مرا!
 نبینی تو این خاطر تیز من؟!
 ۵ تو این نامه شهریاران بخوان!
 مرا سَهَم دادی که «در پای پیل
 نترسم که دارم ز روشن دلی
 مرا غمز کردند ک» ان پُرسَخُن
 گر از مهر ایشان حکایت کنم
 ۱۰ اگر شاه محمود از این بگذرد
 من از مهر این هر دو شه نگذرم
 منم بنده هر دو تا رستخیز
 جهان تا بود، شهریاران بود
 که «فردوسی طوسی پاک جفت
 ۱۵ به نام نبی و علی گفته‌ام
 نه زین گونه دادی مرا تو نُوید!
 بداندیش کش روز نیکی مباد،
 بر پادشه پیکرم زشت کرد
 هر آنکس که شعر مرا کرد پست
 ۲۰ چو فردوسی اندر زمانه نبود!
 بسی رنج بردم در این سال سی
 به دانش بُد شاه را دستگاه!
 اگر شاه را شاه بودی پدر
 اگر مادر شاه بانو بُدی
 ۲۵ چُن اندر تبارش بزرگی نبود
 جهاندار اگر نیستی تنگدست
 مرا گفت: «خسرو که بوده‌ست و گویو
 مرا در جهان شهریاری نوشت

ز کس گر نترسی، بترس از خدای!
 نگویی که این خیره گفتن چراست،
 منم شیر نر، میش خوانی مرا!
 نیندیشی از تیغ خونریز من؟!
 سر از چرخ گردان همی مگذران!
 تنت را بسایم چو دریای نیل!
 به دل مهر جان نبی و علی!
 به مهر نبی و علی شد کُهن
 چو محمود را صد حمایت کنم!
 مر او را به یک جو نسنجد خرد!
 اگر تیغ شه بگذرد بر سرم!
 اگر شه کند پیکرم ریزه ریز!
 پیامم بر نامداران بود،
 نه این نامه بر نام محمود گفت!
 گهرهای معنی بسی سفته‌ام!
 نه این بودم از شاه گیتی امید!
 سَخُن‌های نیکم به بد کرد یاد،
 فروزنده اخگر چُن انگشت کرد
 نگیردش گردون گردنده دست!
 بد آن بُد که بختش جُوانه نبود!
 عجم زنده کردم بدین پارسی!
 وُ گرنه مرا برنشاندی به گاه!
 به سر برنهادی مرا تاج زرا!
 مرا سیم و زر تا به زانو بُدی!
 نیارست نام بزرگان شُود!
 مرا بر سر گاه بودی نشست!
 همان رستم و طوس و گودرز نیو،
 بسی بندگانم چو کیخسروست!

بسی تاجداران و گردنکشان
 ۳۰ همه مرده از روزگارِ دراز
 به سی سال بردم به شهنامه رنج
 به پاداشِ من، گنج را درگشاد:
 فُقاعی نیرزیدم از گنجِ شاه
 که سیفله خداوندِ هستی مباد!
 ۳۵ سرِ ناسزایان برافراشتن،
 سرِ رشته خویشتن گم کردن ست!
 درختی که او تلخ دارد سرشت،
 وَر از جویِ خُلدش به هنگام آب،
 سرانجامِ گوهر به کار آورد:
 ۴۰ به عَنبرفروشان اگر بگذری،
 وُ گر تو شوی نزدِ انگشتگر،
 زِ بداصل چشمِ بهی داشتن،
 زِ ناپارسیانِ مدارید امید!
 زِ بدگوهران، بد نباشد عجب!
 ۴۵ پرستارزاده نیاید به کار!
 پشیزی به از شهریاری چُنین

که دادم یکایک ازیشان نشان،
 شد از گفتِ من نامشان زنده باز!
 که شاهم ببخشد بسی تاج و گنج
 به من جز بهایِ فُقاعی نداد!
 از آن، من فُقاعی خریدم به راه
 جُوانمرد را تنگدستی مباد!
 وُ زیشان امیدِ بهی داشتن،
 به جیبِ اندرونِ مار پروردن ست!
 گرش برنشانی به باغِ بهشت،
 به بیخِ انگبینِ ریزی و شیرِ ناب،
 همان میوه تلخ بار آورد!
 شود جامه تو همه عَنبری!
 از او جز سیاهی نیابی دگر!
 بُود: خاک در دیده انباشتن!
 که زنگی به شستن نگردد سَپید!
 سیاهی نشاید بریدن زِ شب!
 وُ گرچند باشد پدرِ شهریار!
 که نه کیش دارد، نه آیین و دین!

گزارش شب
مثنوی و قرآن مجید

- هدایت و ضلالت / سید مصطفی محقق داماد
- قرآن در مثنوی / محمد علی موحد
- مصادیق متن‌ها / مصطفی ملکیان